

تأویل و راسخان در علم

□ علی اصغر ناصحیان

چکیده:

بر اساس دلایل و شواهدی که در این مقاله آمده است، راسخان در علم، تأویل متشابهات را می‌دانند و نیز «واو» در «و الراسخون فی العلم» عاطفه است. امامسخن علی علیه السلام در خطبه اشباح که گفته می‌شود حاکی از اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی از تأویل آیات متشابه است، به دلایلی که ذکر می‌شود، ناظر به آیات متشابه نیست. مصداق اصلی «راسخان در علم»، پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند. عاملان ربانی که معارف شریعت را در این مکتب آموخته و به زیور علم و تقوا آراسته شده‌اند نیز از مصداق «راسخان در علم» بشمار می‌روند. کلید واژگان: علوم قرآنی، محکم، متشابه، تأویل، راسخان در علم.

بحث از دانش تأویل متشابهات، پیشینه‌ای دیرین دارد. از عصر صحابه تاکنون، این پرسش در بین مفسران مطرح بوده است که آیا آگاهی از تأویل متشابهات^۱، منحصر به خداوند است یا راسخان در علم نیز تأویل متشابهات را می‌دانند؟ و نیز راسخان در علم، چه کسانی هستند و چه ویژگی‌هایی دارند؟

۱. جلال الدین سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق ابو محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۶-۱۳.

جمعی معتقدند که راسخان در علم نیز تأویل متشابهات را می‌دانند. منشأ اختلاف مفسران در این مسأله، اختلاف در تفسیر آیه زیر است: «هو الذی أنزل علیک الكتاب منه آیات محکمات هن أمّ الكتاب و آخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله إلاّ الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کلّ من عند ربنا و ما یذکر إلاّ أولوا الالباب»^۱؛ یعنی اوست خدایی که قرآن را بر تو فرو فرستاد، بخشی از آن، آیات محکم است که اساس قرآن است و بخش دیگر، متشابهات است. پس کسانی که در دلهاشان کثری است، به هدف گمراه ساختن و تأویل، در پی متشابهات می‌روند (ولی) تأویل آن را کسی جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند. آنان گویند به آن ایمان آوردیم، همه آیات از نزد پروردگار ماست و جز صاحبان اندیشه، متذکر نمی‌گردند.

در آیه یاد شده، برخی مورد وقف را پایان جمله «و ما یعلم تأویله إلاّ الله» می‌دانند و جمله «و الراسخون فی العلم یقولون...» را استینافیه می‌شمارند؛ در این صورت، معنای آیه چنین است: «تأویل آن را کسی جز خداوند نمی‌داند و راسخان در علم گویند به آن ایمان آوردیم، همه آیات از نزد خداوند (نازل شده) است.» این گروه، نوعاً معتقدند که کسی جز خداوند، تأویل متشابهات را نمی‌داند. در مقابل، بسیاری از مفسران، «واو» را در جمله «و الراسخون فی العلم یقولون...»، عاطفه می‌دانند که بر اساس آن، معنای آیه چنین است: «تأویل آن را کسی جز خداوند و راسخان در علم نمی‌داند، گویند به آن ایمان آوردیم، همه آیات از نزد خداوند (نازل شده) است.» این گروه معتقدند که راسخان در علم نیز از تأویل متشابهات آگاهند.

دیدگاه نخست: انحصار دانش تأویل به خداوند

«واو» در «و الراسخون فی العلم» استینافیه است. بنابراین، محل وقف، پایان جمله «و ما یعلم تأویله إلاّ الله» می‌باشد؛ در نتیجه، از آیه استفاده می‌شود که علم به تأویل، منحصر

۱. آل عمران / ۷.

به خداوند است و جز او کسی تأویل متشابهات را نمی‌داند. عایشه، عروة بن زبیر، حسن، مالک، کسایی، فراء، جبائی و برخی دیگر از مفسران، این رأی را برگزیده‌اند.^۱

دلایل این دیدگاه

در تأیید این دیدگاه به وجوهی استدلال شده است که عبارت است از:

۱. استیناف، مقتضای ذوق ادبی:

فخر رازی می‌گوید:

عطف «و الراسخون فی العلم» بر «الله» مستلزم آن است که «یقولون آمنا به» آغاز جمله باشد، ولی فرار گرفتن چنین تعبیری در آغاز کلام، از ذوق فصاحت به دور است؛ زیرا در این صورت، مناسب آن بود که گفته شود: «و هم یقولون» یا «و یقولون آمنا».^۲

در ردّ کلام فخر رازی گوئیم: جمله «یقولون آمنا» حالیه است و وضعیت راسخان در علم را توضیح می‌دهد. بر اساس قواعد ادبی، هرگاه جمله حالیه با فعل مضارع مثبت آغاز شود، بدون «واو» آورده می‌شود؛ مانند: «و لا تمنن تستکثر»^۳ که «تستکثر» حال از فاعل «لا تمنن» است.^۴

ابن مالک در این خصوص گوید:

و ذات بدءٍ بمضارع ثبت حوت ضمیراً و من الواو خلت^۵
سید رضی رحمته دو نمونه از قبیل آیه مورد بحث نقل می‌کند که در آنها «واو»، عاطفه است و فعل مضارع بدون «واو» پس از معطوف، حال واقع شده است:

الف) «ما أفاء الله علی رسوله من أهل القرى لله و للرسول و لذی القربى... للفقراء

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۷۰۱؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۸، ص ۱۸۸؛ فراء، معانی القرآن، ج ۱، ص ۱۹؛ سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۶-۸.
۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۷، ص ۱۹۰. ۳. مدثر / ۶.
۴. خطیب قزوینی، تلخیص المفتاح، شرح تفتازانی، ج ۱، ص ۲۵۶-۲۵۷.
۵. ابن مالک، الفیه، ص ۴۴.



المهاجرین... و الذین جاءوا من بعدهم یقولون...»^۱

او می‌گوید: شکی نیست که «و الذین جاءوا من بعدهم» نیز داخل در مستحقان فیء می‌باشند و «واو» برای عطف است و جمله «یقولون» حال واقع شده است.

ب) فالریح تبکی شجوها و البرق یلمع فی الغمامة

«واو» در «و البرق یلمع...» عاطفه و «برق» معطوف به «ریح» و «یلمع...» جمله حالیه است و مقصود شاعر این است که: «و البرق أيضاً یبکی شجوه لامعاً فی الغمامة»؛ و برق نیز به سبب اندوهش، در حالی که در دل ابر می‌درخشد، می‌گرید. اگر مقصود جز این بود، جمله «و البرق یلمع فی الغمامة» ارتباطی با «فالریح تبکی شجوها» نداشت، بلکه با آن اجنبی بود.^۲

از شواهد یاد شده آشکار گردید که استیناف، هیچ‌گونه ترجیحی بر عطف ندارد.

۲. قرینه سیاق:

فخر رازی می‌نویسد:

خداوند متعال، راسخان در علم را به سبب آنکه می‌گویند: به متشابه ایمان آوردیم، ستوده است. اگر آنان از تأویل متشابهات به تفصیل آگاه باشند، جایی برای ستایش آنان نیست؛ زیرا هر کس که آگاهی تفصیلی به حقیقتی پیدا کند، بدان ایمان می‌آورد. بنابراین، مدح راسخان در علم، از آن جهت است که آنان به مرحله‌ای از ایمان به خداوند و کلام او دست یافته‌اند که به حقانیت آن ایمان می‌آورند؛ گر چه به مفاد آن جاهل باشند.^۳

استاد معرفت - حفظه الله - در ردّ این استدلال می‌نویسد:

چنین نیست که هر کس حق را بشناسد، بدان اعتراف کند و آن را بپذیرد. خداوند متعال می‌فرماید: «یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها و اکثرهم

الکافرون». ^۱ علاوه بر این، ستودن به سبب ایمان از روی بصیرت، سزاوارتر از ستایش به سبب ایمان در حال جهل است.^۲

به نظر می‌رسد که جمله «یقولون آمنا به کلّ من عندالله» ناظر به این نکته باشد که راسخان در علم، بدان سبب که خدای سبحان، دانش فهم متشابهات را به آنان افاضه کرده است، به مرحله‌ای از یقین و ثبات عقیده رسیده‌اند که تزلزل و اضطرابی در اندیشه آنان راجع به متشابهات وجود ندارد؛ لذا ایمان آنان به متشابهات، نظیر ایمان آنان به محکّمات است. اگر جمله «یقولون آمنا...» ناظر به ایمان و تسلیم در حال جهل باشد، مناسب آن بود که گفته شود: «و المؤمنون یقولون آمنا به...»؛ زیرا بین رسوخ در علم (ریشه در علم داشتن) با جهل، مناسبتی وجود ندارد.

۳. انحصار دانش برخی از مسائل قرآنی به خداوند:

در قرآن از اموری مانند: زمان قیامت و حقیقت روح، سخن به میان آمده که از متشابهات به شمار می‌رود و دانش آن، تنها نزد خداوند است و راسخان در علم از آن آگاه نیستند. این مطلب، دلیل بر لزوم وقف بر «الله» و استیناف جمله «و الراسخون فی العلم یقولون» است؛ زیرا در صورت عاطفه بودن «واو»، مفاد آیه با واقعیت خارجی، سازگار نخواهد بود.

در پاسخ باید گفت که قرآن کریم آیات را به دو گونه «محکم» و «متشابه» تقسیم می‌کند و مفاد آیه تأویل - در صورت عطف بودن «و الراسخون فی العلم» - آگاهی راسخان در علم از مراد و مقصود آیات متشابه است، ولی آیاتی که در آنها زمان وقوع قیامت یا حقیقت روح مطرح است، از متشابهات به شمار نمی‌رود؛ زیرا مفاد آنها روشن است. برای مثال، به دو آیه زیر بنگرید:

«یسئلونک عن الساعة أیّان مرسها قل إنّما علمها عند ربّی»^۳؛ از تو درباره زمان وقوع قیامت می‌پرسند؛ بگو دانش آن نزد پروردگارم است. «یسئلونک عن الروح قل الروح



۱. نحل / ۸۳.

۲. محمدهادی معرفت، التمهید، ج ۳، ص ۴۱.

۳. اعراف / ۱۸۷.

۱. حشر / ۷-۱۰.

۲. سید رضی، حقائق التأویل، مؤسسه بعثت، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۷، ص ۱۸۹-۱۹۰.

من أمر ربّي»^۱؛ از تو درباره روح می پرسند، بگو روح از امر پروردگار من است. چنان که می بینید، این آیات نمی تواند مصداق متشابه باشد؛ زیرا مفاد آن، کاملاً روشن است و اشتباهی در فهم مراد رخ نمی دهد. اما ابهام زمان وقوع قیامت و حقیقت روح، امری است که در آیات یادشده بیان نشده و جزو مقاصد این آیات نبوده است.

اشکال اساسی در این دیدگاه

قائلان دیدگاه نخست بر اساس استینافیه بودن «واو» و لزوم وقف بر «الله»، به عدم آگاهی راسخان در علم از تأویل متشابهات حکم می کنند، لیکن چنان که دیدید، ادله آنان بر استیناف، ناتمام است.

افزون بر این، نکته شایان توجهی که در دیدگاه یادشده مورد غفلت قرار گرفته، این است که استینافیه بودن «واو» در آیه مورد بحث، گرچه بر انحصار دانش تأویل به خداوند دلالت دارد، ولی از آنجا که حصر آن اضافی است، نمی تواند دلیل بر عدم آگاهی راسخان در علم از تأویل باشد؛ زیرا حصر حقیقی در صورتی ثابت می شود که دانش تأویل، علم مکتوم الهی باشد و خداوند سبحان آن را به کسی افاضه نکند، لیکن به حکم عقل و نقل و ظاهر برخی از آیات، دانش تأویل نمی تواند از علوم مکتوم خداوند باشد؛ زیرا قرآن کریم به صراحت، خود را وسیله هدایت بشر معرفی کرده است: «شهر رمضان الذی أنزل فیهِ القرآن هدی للناس»^۲ در این صورت، چگونه ممکن است کتابی که برای هدایت بشر نازل شده است، بخشی از مفاهیم آن برای هیچ کس قابل ادراک نباشد و حتی بر پیامبر ﷺ و اهل البیت علیهم السلام که مفسران حقیقی قرآنند، پوشیده باشد؟ در آن صورت، وجود چنین آیاتی در قرآن، لغو و بیهوده خواهد بود «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً».

بنابراین، در صورتی که استینافیه بودن «واو» اثبات شود، این امر نمی تواند دلیل بر عدم آگاهی راسخان در علم باشد، بلکه آیات و دلایل دیگری که حاکی از دانش آنان است، موجب تخصیص آیه تأویل می گردد؛ چنان که آیه «عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه

أحدأ إلا من ارتضى من رسول»^۱ مانع از عموم و حصر حقیقی در آیه «و عنده مفاتح الغیب لایعلمها إلا هو»^۲ می شود. لذا علامه طباطبایی رحمته الله علیه با این که «واو» را استینافیه می داند، معتقد است که راسخان در علم از تأویل آگاهند.^۳

آیه شریفه «فإذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم إننا علینا بیانہ»^۴ گویای آن است که خداوند متعال پس از نزول آیات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و استوار شدن قرائت آن بر زبان آن حضرت، تفسیر و بیان آن را به او وحی کرده است. لذا در مورد دیگری او را مسئول تبیین قرآن می شمارد: «و أنزلنا إلیک الذکر لتبیین للناس ما نزل إلیهم»^۵؛ ما قرآن را بر تو فرورستادیم تا برای آدمیان آنچه به سوی ایشان فرود آمده، بیان کنی.

بنابراین، چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خداوند مأمور تبیین مفاهیم آیات گردد، ولی از تبیین بخشی از قرآن که آیات متشابه است، ناتوان باشد؟ در حدیثی از امام باقر علیه السلام این نکته بیان شده است:

إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أفضل الراسخین فی العلم قد علم جمیع ما أنزل الله علیه من التنزیل والتأویل و ما كان الله منزلاً علیه شیئاً لم یعلمه تأویله و أوصیائه من بعده یعلمونه کله؛^۶ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برترین راسخان در علم است، تأویل و تنزیل تمامی آنچه خداوند بر او نازل کرده می داند، خداوند چیزی را که تأویل آن را بدو نیاموخته باشد، بر او نازل نکرده است، اوصیای او نیز پس از وی، همه آن را می دانند.

دیدگاه دوم: راسخان در علم، عالمان تأویلند

بسیاری بر این باورند که باب فهم متشابهات و تأویل صحیح آن بر روی راسخان در علم گشوده است. در بین پیشینیان، ابن عباس، ربیع، محمد بن جعفر بن زبیر،

۱. خداوند دانای غیب است، کسی را بر آن آگاه نمی سازد به جز رسولی که برگزیده است (جن / ۲۷).
۲. کلیدهای غیب نزد اوست، جز او کسی از آن آگاه نیست (انعام / ۵۹).
۳. ر.ک: سید محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۳، ص ۵۱-۵۲.
۴. قیامة / ۱۸-۱۹. ۵. نحل / ۴۴.
۶. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۲-۱، ص ۷۰۱.

ابومسلم، طبرسی^۱ و زمخشری^۲ این رأی را اختیار کرده‌اند. سید رضی^۳ نیز همین رأی را تقویت کرده است.^۳ دلایل این دیدگاه دو گونه است:

۱. دلایلی که بر مبنای آیه تأویل و اثبات عاطفه بودن «واو» در جمله «و الراسخون فی العلم» استوار است.

۲. دلایلی که با صرف نظر از آیه تأویل نیز مدعی اثبات می‌کند.

طرفداران این دیدگاه نوعاً جمله «الراسخون فی العلم...» را معطوف به «الله» می‌دانند. ولی علامه طباطبایی^۴ با این که معتقد است راسخان در علم از تأویل آگاهند، بر خلاف سایر طرفداران این دیدگاه، جمله مزبور را استینافیه می‌داند؛^۴ گرچه این امر منافاتی با دیدگاه او ندارد، لیکن دلیل وی براستیناف، ناتمام است.^۵

دلایل این دیدگاه

۱. اصالت «واو» در عطف:

اصل در «واو»، جمع (عطف) است، لذا حمل آن براستیناف، خلاف اصل به شمار می‌رود و ارتکاب آن باید مستند به قرینه و شاهد قابل قبولی باشد، ولی در آیه مورد بحث، قرینه‌ای که بتواند آن را از معنای اصلی اش منصرف سازد، وجود ندارد؛^۶ بلکه قرائن و شواهد، مؤید عطف است. با اثبات عاطفه بودن «واو»، آیه مورد بحث بر آگاهی راسخان در علم از تأویل، دلالت می‌کند.

۲. مناسبت حکم و موضوع:

مطالعه و بررسی تعبیرات قرآنی، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که تعبیرات

گونگون قرآن، بسیار دقیق و حساب شده و به اقتضای معانی و مقاصد ویژه صورت می‌گیرد. بر اساس این اصل و نیز لزوم مناسبت حکم و موضوع، حکمی که بر عنوان «الراسخون فی العلم» (استواران در دانش) بار می‌شود، باید از نوع فهمیدن و علم باشد، نه تسلیم و ایمان در حال جهل.^۱

اگر آیه شریفه، در مقام بیان ایمان در حال جهل بود، مناسب آن بود که تعبیری مانند: «و الراسخون فی الایمان» آورده شود؛ زیرا ایمان به آیات و پذیرش آنها به عنوان کلام الهی، منحصر به راسخان در علم نیست، بلکه همه مؤمنان - اعم از راسخان در علم و غیر ایشان - به آیات ایمان دارند؛ چه مراد آن را بدانند و چه ندانند. بنابراین، آیه مورد بحث در مقام بیان آگاهی راسخان در علم از تأویل است. این مطلب، معطوف بودن «الراسخون فی العلم» بر «الله» را نیز ثابت می‌کند.

۳. حکم عقل:

الف) چنان‌که قرآن کریم خود تصریح کرده است، آیات متشابه دستاویز اهل زیغ قرار گرفته، آنان به وسیله این آیات، در صدد گمراه ساختن مردم برمی‌آیند. با این حال، اگر در بین امت اسلام، کسانی که تأویل متشابهات را بدانند، وجود نداشته باشند، چه کسی می‌تواند مانع انحرافات عقیدتی شود و مردم را به حقایق ناب قرآنی رهنمون سازد؟ بنابراین، به حکم قاعده لطف، وجود عالمان ربانی آگاه از تأویل، ضروری است.^۲

ب) اگر جز خداوند، کسی از تأویل متشابهات آگاه نباشد، شماری از آیات قرآن، بی‌فایده خواهد بود... فرض کنید که مردم برای فهم آیات متشابه، به عالمان دانش قرآن رجوع کنند و آنان در این مورد، اظهار عجز نموده، از پیامبر ﷺ استمداد جویند، ولی او نیز همچون دیگران، قادر به تبیین آن نباشد؛ آیا در این صورت، سایر ملل، چنین امتی را که خود و رهبران‌شان از فهم کتابی که اساس دین آنان به شمار می‌رود، ناتوانند، به تمسخر نمی‌گیرند؟

۱. ر.ک: محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۳۶.

۱. همان.

۳. سید رضی، حقائق التأویل، ص ۱۲۸-۱۳۴.

۴. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۲۷-۲۸.

۵. ر.ک: محمد هادی معرفت، علوم قرآن، ص ۲۹۱-۲۹۲؛ عبدالله جوادی آملی، قرآن در قرآن، ج ۱،

ص ۴۲۸. ۶. سید رضی، حقائق التأویل، ص ۱۳۳.

بی‌گمان، ادعای مزبور، پنداری باطل و موجب فروکاستن عظمت این امت است؛ امتی که به واسطه پیامبر عظیم و کتاب کریمش، برترین امتهاست.^۱

۴. واقعیت عینی:

در میان مفسران - اعم از صحابه و تابعین - دیده نشده است که از تفسیر آیه‌ای به سبب تشابه و اختصاص داشتن دانش آن به خداوند، خودداری کنند؛ بلکه همه آیات را تفسیر کرده‌اند. این امر، مؤید دیدگاه مورد بحث است.^۲

۵. دلالت احادیث:

احادیث فراوانی به صراحت، راسخان در علم را دانایان تأویل معرفی می‌کند. این احادیث نوعاً بر عاطفه بودن («او») در آیه مورد بحث نیز دلالت دارد که از باب نمونه، شماری از آنها را ذکر می‌کنیم:

(الف) عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله أفضل الراسخين في العلم قد علم جميع ما أنزل الله عليه من التنزيل والتأويل وما كان الله منزلاً عليه شيئاً لم يعلمه تأويله أو صيائه من بعده يعلمونه كله؛^۳

رسول خدا صلى الله عليه وآله برترین راسخان در علم است، تمامی آنچه از تنزیل و تأویل، خدا بر او فرو فرستاد، آموخته است؛ خداوند چیزی را که به او نیاموخته باشد، بر او نازل نکرده و اوصیای آن حضرت پس از وی همه آن را می‌دانند.

(ب) عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

نحن الراسخون في العلم ونحن نعلم تأويله.^۴
امام صادق عليه السلام فرمود: ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم.

(ج) عن أبي جعفر عليه السلام قال:

و ما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم، نحن نعلمه.^۱
امام باقر عليه السلام فرمود: تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم، کسی نمی‌داند، ما آن را می‌دانیم.

(د) قال امير المؤمنين عليه السلام:

سلوني عن القرآن فإن في القرآن علم الأولين والآخرين لم يدع لقائل مقالاً ولا يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم و ليسوا بواحد و رسول الله صلى الله عليه وآله كان واحداً منهم علمه الله إياه و علمنيه رسول الله صلى الله عليه وآله ثم لا يزال في عقبه إلى يوم تقوم الساعة؛^۲
از من راجع به قرآن بپرسید که در آن، دانش پیشینیان و متأخران وجود دارد. برای هیچ‌کس جای سخنی باقی نگذاشته است و تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم، کسی نمی‌داند. مقصود از راسخان در علم، یک شخص واحد نیست. رسول خدا صلى الله عليه وآله یکی از آنان بود که خداوند تأویل را به او آموخت و آن حضرت تأویل را به من آموخت و پس از این، پیوسته (دانش تأویل) در میان دودمان آن حضرت است تا آن که قیامت فرا رسد.

(ه) عن امير المؤمنين عليه السلام:

و عجز كل أحد من الناس عن معرفة تأويل كتابه غيرهم، لأنهم هم الراسخون في العلم المأمونون على تأويل التنزيل. قال الله تعالى: «وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم»؛^۳

امیرالمؤمنین عليه السلام راجع به ائمه عليهم السلام می‌فرماید: همه از شناخت تأویل کتاب خدا عاجزند، جز آنان؛ زیرا راسخان در علم، حقیقتاً آنانند، همانان که امینان تأویل قرآن می‌باشند. خداوند می‌فرماید: «تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم، کسی نمی‌داند».

گفته می‌شود که کلام امیرالمؤمنین عليه السلام در خطبه «اشباح» بر خلاف سایر احادیث،

۱. همان، ص ۳۷.
۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱-۲، ص ۷۰۱.
۳. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۹۲.
۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۹۹.

۱. همان، ج ۹۲، ص ۹۲.
۲. همان، ج ۲۴، ص ۱۷۹.
۳. همان، ج ۶۹، ص ۸۰.

دلیل بر ناآگاهی راسخان در علم از تأویل است؛ زیرا بر اساس آن، راسخان در علم در برابر متشابهات به جهل خود اعتراف می‌کنند. با توجه به دلالت احادیث و سایر دلایل قاطع بر آگاهی آنان از تأویل، لازم است کلام امیرالمؤمنین علیه السلام با دقت و تأمل بیشتری مورد مطالعه قرار گیرد و توجیه صحیحی برای آن بیان شود.

سخن امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه اشباح

و اعلم أنّ الراسخين في العلم هم الذين أغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب الإقرار بجملته ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله تعالى اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علماً و سَمَى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخاً.^۱

یعنی: بدان که راسخان در علم، کسانی هستند که اقرارشان به ناآگاهی از آنچه در پس پرده غیب است، آنان را از هجوم آوردن به درهای بسته غیب، بی‌نیاز ساخته است. خدای تعالی ایشان را به سبب اعتراف به عجز، از دریافت آنچه در حیطة دانششان نیست، ستوده است و از آن روی، آنان را راسخان در علم نامیده که تعمق در چیزی را که خدا جست‌وجوی کنه آن را تکلیف نکرده، واگذاشته‌اند.^۲

دیدگاه مشهور

بسیاری چنین پنداشته‌اند که کلام امیر مؤمنان علیه السلام تفسیر بخش پایانی آیه تأویل است: «و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا».^۳ لذا کلام

۱. فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، خطبه ۹۰، ص ۲۳۰.

۲. در نگارش این ترجمه، از ترجمه عبدالمحمد آیتی بهره گرفته شده است.

۳. «تأویل آن را کسی جز خدا و راسخان در علم نمی‌داند، گویند بدان ایمان آوردیم، همه آیات از جانب پروردگار ماست.» (آل عمران / ۷)

آن حضرت را حاکی از اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی از تأویل آیات متشابه دانسته‌اند.^۱ ولی با توجه به اینکه احادیث و دلایل قطع آور، حاکی از آگاهی راسخان در علم از تأویل آیات متشابه است، سعی شده است کلام علی علیه السلام به گونه‌ای توجیه شود که با این حقیقت، تنافی نداشته باشد.^۲

بررسی دیدگاه علامه مجلسی

به نظر می‌رسد مهم‌ترین توجیهاتی که درباره سخن علی علیه السلام در خطبه اشباح ارائه شده، سه توجیهی باشد که محدث گرانقدر شیعه، علامه مجلسی رحمته الله بیان داشته است و اکنون به نقل و بررسی آن می‌پردازیم:

۱. کلام امیر مؤمنان علیه السلام طبق رأی مشهور عامه است و مقصود امام علیه السلام این است که بر مبنای عقیده مخاطبان، خود آنان را مجاب سازد.^۳

این توجیه قابل پذیرش نیست؛ زیرا معنای آن این است که علی علیه السلام تفسیر غلط و فهم نادرست عامه از قرآن را تأیید و تصدیق کرده است. با اینکه آن حضرت بزرگ‌ترین پاسدار مرزهای فکری و عقیدتی می‌باشد، چگونه ممکن است خود سبب انحراف دیگران شود و راجع به آیات متشابه، یک اصل باطل را به خاطر تمسّی با عامه، تأیید کند؟

۱. ر.ک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق، ج ۵۷،

ص ۱۲۱؛ میرزا حبیب‌الله خوئی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، مکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم، تهران، ج ۶، ص ۳۱۱-۳۱۲؛ فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، خطبه ۹۰، ص ۲۳۷-۲۳۸.

۲. ممکن است برای حل این مشکل گفته شود: خطبه اشباح در نهج البلاغه، مرسله و در توحید صدوق و غیر آن، ضعیف‌السند است، لذا با نظر به اینکه سند معتبری برای آن وجود ندارد، چنین حدیثی نمی‌تواند با سایر احادیث مسند و معتبر معارضه کند. بنابراین، احادیثی که دلیل مدعای ما به شمار می‌رود، بدون معارض باقی می‌ماند و نیازمند توجیه عبارت مورد بحث نیستیم. این راه حل پذیرفته نیست؛ زیرا مضامین بلند و استوار خطبه اشباح به گونه‌ای است که جایی برای تردید در صدور آن از امام علیه السلام باقی نمی‌گذارد؛ لذا بزرگان آن را به مثابه کلام امیر مؤمنان علیه السلام پذیرفته‌اند و کسی را سراغ نداریم که از این جهت، خطبه مزبور را رد کرده باشد.

۳. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۲۱.

مسأله تقیه نیز در این باره منتفی است؛ زیرا ایراد خطبه توسط آن حضرت، تنها در دوران حکومتش انجام می‌گرفت و در آن هنگام، انگیزه‌ای بر تقیه در تفسیر آیات وجود نداشت. افزون بر این، حتی با فرض وجود انگیزه‌ای بر تقیه، ذکر عبارات مورد بحث در کلام امام علیه السلام مسبوق به پرسش از تفسیر آیه تأویل نبوده تا حضرت ناگزیر از چنان پاسخی باشد.

۲. آیه تأویل با ظاهر و بطن خود، دو معنای متفاوت را می‌فهماند: طبق ظاهر آن، مقصود از متشابه، اموری مانند کنه ذات باری تعالی است که جز خداوند، کسی را به دانش آن راهی نیست و بر اساس معنای باطنی آیه، مقصود از متشابه، اموری است که راسخان در علم، تأویل آن را می‌دانند. احادیث فراوانی که حاکی از آگاهی راسخان در علم از تأویل است، ناظر به این معنی است. بر اساس این توجیه، قاری در وقف بر «الآله» یا «الراسخون فی العلم» مخیر است.^۱

این توجیه نیز به دلایل زیر قابل پذیرش نیست؛ زیرا موضوع حکم در آیه تأویل، آیات متشابه قرآن است، نه هر چیزی که متشابه بر آن صدق کند. اموری مانند کنه ذات باری تعالی گرچه از چیزهایی است که جز خداوند، کسی از آن آگاه نیست و عنوان متشابه به معنای عام خود، بر آن صدق می‌کند، ولی بدیهی است که آیه متشابه به آن گفته نمی‌شود و در قرآن، آیه یا آیاتی که در صدد بیان اموری مانند کنه ذات باری تعالی باشد، وجود ندارد؛ زیرا کنه ذات احدیت از قلمرو فهم بشر خارج است، ولی مفاهیم آیات قرآن در حد فهم بشر است، نه فوق آن. عالی‌ترین مفاهیم قرآن، مفاهیمی است که به راحتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام قابل فهم است، اما وجود آیات متشابهی که هیچ بشری، حتی پیامبر و ائمه علیهم السلام نیز توان ادراک آن را نداشته باشند، قابل قبول نیست؛ زیرا نزول چنین آیاتی که هیچ مخاطبی برای آن تصور نمی‌شود، لغو خواهد بود، که از ساحت قرآن عظیم به دور است.

اشکال دیگر در توجیه مزبور این است که معانی ظاهر و بطن در آیات، مترتب بر یکدیگر بوده، از همگرایی و هماهنگی نزدیکی برخوردار است؛ مثلاً در آیه شریفه

«... و من أحياءها فكأنما أحياء الناس جميعاً»^۱ طبق حدیث امام صادق علیه السلام در معنای ظاهر، «احیاء» به معنای نجات دادن از غرق و مانند آن تفسیر شده و در معنای بطن، به هدایت کردن گمراه تأویل گردیده است.^۲ ولی دو معنایی را که مجلسی رحمته الله علیه به مثابه ظاهر و باطن آیه تأویل، پیشنهاد می‌کند، از حیث نفی و اثبات، در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند؛ به گونه‌ای که حتی در قالب یک قرائت نمی‌گنجد. این در حالی است که طبق اصطلاح متعارف، معنای ظاهر و باطن در هر آیه، مبتنی بر یک قرائت است. چه اینکه اگر معنای ظاهر، برخاسته از یک قرائت و معنای باطن، برخاسته از قرائت دیگر باشد، یکی از آن دو را نمی‌توان باطن دیگری به شمار آورد.

۳. توجیه سوم را مرحوم مجلسی از دیگران نقل می‌کند که حاصل آن چنین است: جمله «يقولون آمنا به كل من عند ربنا» حاکی از حالت تسلیم و اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی خود، پیش از آموختن تأویل از مصدر ربوبی است. گویا خدای سبحان در صدد بیان این نکته است که راسخان در علم، به سبب اعتراف به ناآگاهی و قصور خود و پرهیز از تمسک به ظاهر آیات متشابه و اجتناب از تأویل باطل، به مرحله‌ای از شایستگی دست یافته‌اند که خداوند تأویل متشابهات را به آنان آموخته است. بنابراین، کلام امیر مؤمنان علیه السلام ناظر به مرحله جهل و اعتراف آنان است و این امر، منافاتی با آگاهی ایشان که در مرحله بعد حاصل می‌شود، ندارد.^۳

این توجیه از دو جهت مردود است:

۱. با ظاهر کلام علی علیه السلام سازگار نیست؛ زیرا در کلام آن حضرت تعبیرات زیر به کار رفته است: «السدود المضروبة دون الغيوب» (درهای بسته غیب)، «الغيب المحجوب» (غیبی که از دیگران پوشیده و نهان داشته شده است). این تعبیر نمی‌تواند ناظر به تأویل آیات متشابه باشد؛ زیرا معانی و مقاصد متشابهات در ضمن محکومات بیان شده و برای راسخان در علم، به راحتی قابل دستیابی است. بنابراین، تأویل

۱. مانده / ۳۲.

۲. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۸ ه.ق.

ج ۱۲، ص ۲۳۸-۲۳۹. ۳. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۲۱.

متشابهات که همان مراد واقعی آنهاست، چیزی نیست که خدای متعال آن را مستور و پنهان کرده باشد؛ لذا نمی‌توان آن را از مصادیق «غیب» شمرد.

اطلاق «غیب محجوب» به هیچ وجه پذیرفته نیست؛ هرچند که به گونه‌ای اطلاق «غیب» بر تأویل آیات متشابه پذیرفته شود؛ زیرا تعبیر «غیب محجوب» و «غیب مکنون» که در برخی از احادیث به کار رفته، چنان که بعضی از محققان بیان کرده‌اند،^۱ ناظر به مقام ذات واجب‌الوجود است که حقیقت و کنه آن در پرده غیب، محجوب و مکنون است و عقول را بدان راهی نیست.

از این روست که راسخان در علم درباره آن به ناآگاهی خود اعتراف می‌کنند و ناآگاهی آنان در این خصوص، مربوط به موقعیت و مرحله خاصی نیست، بلکه دائمی است؛ چرا که کنه ذات باری تعالی به کلی از قلمرو ادراک بشر خارج است؛ بر خلاف آیات متشابه قرآن کریم که برای فهم بشر نازل شده و مفاهیم آن در حیطه عقل و فهم انسان است، نه فراتر از آن. با این حال، چگونه می‌توان تأویل متشابهات را «غیب محجوب» خواند؟ چه اینکه اگر تأویل متشابهات «غیب محجوب» باشد، معنای آن این است که کسی را یارای آگاهی از آن نیست یا مصلحت نیست کسی از آن آگاه شود، که در این صورت، اگر خداوند، پیامبر و ائمه علیهم‌السلام را به عنوان اهل سر خود، از آن آگاه سازد، مجاز به فاش کردن آن نخواهند بود. ولی واقعیت خارجی حاکی از آن است که ائمه علیهم‌السلام از بیان متشابهات قرآن خودداری نکرده؛ بلکه بهترین مرجع در تبیین این‌گونه آیات بوده‌اند. بنابراین، کلام امام علیه‌السلام نمی‌تواند ناظر به آیات متشابه باشد.

۲. بر اساس این توجیه باید بگوییم کلام امیر مؤمنان علیه‌السلام گویای آن است که آیه تأویل، از اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی از معنی و مراد^۲ آیات متشابه حکایت می‌کند و محل وقف در آن، لفظ جلاله است. لیکن احادیث بسیاری از علی علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام مبنی بر عطف «الراسخون فی العلم» بر «الله» و آگاهی راسخان در علم از تأویل

رسیده،^۱ در حالی که حتی یک حدیث، دال بر اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی از تأویل، حتی در مرحله نخست وجود ندارد. با این وجود، چگونه می‌توان به صرف احتمال، کلام امیر مؤمنان علیه‌السلام در خطبه اشباح را بر چنین معنای شاذی که مخالف سایر احادیث است، حمل کرد؟.

دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی رحمته‌الله راجع به سخن علی علیه‌السلام همان رأی مشهور را برگزیده است و کلام امام علیه‌السلام را حاکی از مفاد آیه تأویل می‌داند؛ جز اینکه ایشان بر خلاف نظر مشهور امامیه در آیه مزبور، معتقد است «واو» استینافیه می‌باشد^۲ و آیه یادشده، بر آگاهی راسخان در علم از تأویل دلالت ندارد؛ لذا سخن علی علیه‌السلام را مؤید نظر خود می‌شمارد. آنچه ایشان در این باره آورده‌اند، در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۱. کلام امیر مؤمنان علیه‌السلام حاکی از مفاد آیه تأویل است.
۲. بر اساس سخن علی علیه‌السلام «واو» استینافیه است، نه عاطفه.
۳. آیه تأویل بر آگاهی راسخان در علم از تأویل دلالت ندارد، ولی امکان علم آنان را نفی نمی‌کند.
۴. عالم بودن راسخان در علم نسبت به تأویل، از احادیث دیگر استفاده می‌شود.
۵. مقصود امیر مؤمنان علیه‌السلام از امور ماورای پرده غیب، معانی آیات متشابه می‌باشد که بر عامه مردم پوشیده است.

۶. طبق سخن علی علیه‌السلام عنوان «راسخان در علم» همه کسانی را که [در داوری خود] به معلوماتشان التزام دارند و به دایره مجهولات پای نمی‌گذارند، شامل می‌شود.^۳ استواری دیدگاه علامه رحمته‌الله مبتنی بر آن است که رأی نخست ایشان (حاکی بودن

۱. شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین، *التوحید*، تصحیح و تعلیق: سیدهاشم حسینی تهرانی، چاپ مؤسسه نشر اسلامی، قم، پانوش ۱، ص ۵۶.
۲. معادل بودن تأویل آیه متشابه با معنی و تفسیر آن، در مبحث معنی‌شناسی تفسیر و تأویل ثابت شد. (ر.ک: *مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی*، شماره ۴ و ۵، ص ۴۱).

۱. ر.ک: محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲۳، ص ۱۹۲ و ۱۹۹؛ ج ۲۴، ص ۱۷۹؛ ج ۶۹، ص ۸۰؛ ج ۹۲، ص ۹۹. متن احادیثی که بدان اشاره شد، پیش از بحث خطبه اشباح ذکر شد.
۲. مراد، «واو» در «... و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به» است.
۳. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۳، ص ۶۹.

سخن امام علی (ع) از مفاد آیه تأویل) ثابت شود، ولی چنان که پیش از این اشاره شد، نه تنها مدعای مزبور ثابت نیست، بلکه شواهدی بر رد آن نیز وجود دارد. افزون بر این، دیدگاه یادشده به لحاظ مبنای علامه (ع) در «تأویل» از جهات زیر مورد اشکال است:

الف) ارتباط نداشتن سخن امام علی (ع) با مفاد آیه تأویل

علامه (ع) سخن علی (ع) را بیانگر مفاد آیه تأویل می‌داند، لیکن طبق مبنای ایشان در «تأویل» و نیز تفسیری که از سخن علی (ع) ارائه می‌دهند، کلام امام علی (ع) نمی‌تواند حاکی از مفاد آیه تأویل باشد.

به نظر علامه (ع) «تأویل» از سنخ معانی و مفاهیم نیست، بلکه از حقایق خارجی و عینی است که قرآن در معارف، شرایع و سایر بیاناتش بدان تکیه دارد^۱ و نیز آیه هفتم آل عمران، موضع راسخان را نسبت به تأویل متشابهات به معنای یادشده بیان می‌کند و ناظر به موضع ایشان درباره معنی و تفسیر آیات متشابه نیست؛ چه اینکه طبق این دیدگاه واژه «تأویل» در آیه مزبور نمی‌تواند به معنای تفسیر باشد.

علامه در این باره می‌نویسد:

و لو كان التأویل هو التفسیر بعینه لم یکن لاختصاص علمه بالله أو بالله وبالراسخین فی العلم وجه، فإن القرآن یفسر بعضه بعضاً و المؤمن و الکافر و الراسخون فی العلم و أهل الزیغ فی ذلك سواء.^۲

اما آنچه در کلام امیر مؤمنان (ع) آمده، بنا به اظهار علامه (ع) ناظر به «تأویل» نیست؛ بلکه ناظر به تفسیر آیات متشابه است. وی در این باره می‌فرماید:

و المراد بالغیوب المحجوبة بالسدد، المعانی المرادة بالمتشابهات المخفیة عن الأفهام العامّة و لذا أردفه بقوله ثانیاً: فلزموا الإقرار بجملة ما جهلوا تفسیره، و لم یقل بجملة ما جهلوا تأویله فافهم.^۳

بنابراین، طبق دیدگاه علامه (ع) آنچه آیه هفتم آل عمران از آن سخن می‌گوید، اظهار عجز راسخان در علم نسبت به تأویل متشابهات است و آنچه در کلام امام علی (ع) آمده، اظهار عجز آنان نسبت به تفسیر متشابهات می‌باشد. پس با وجود تباین موضوع حکم در آن دو، نمی‌توان یکی را حاکی از دیگری دانست؛ مگر اینکه بگوییم مقصود از «تأویل» در آیه مورد بحث، «تفسیر» است؛ که چنین ادعایی، خلاف مبنای علامه (ع) است.

ب) تعارض در رأی

چنان که از مطالب بند الف نیز به دست می‌آید، دیدگاه علامه (ع) درباره کلام علی (ع) با مبنای ایشان راجع به «تأویل» در تعارض است؛ زیرا از یک سو می‌فرماید: «تأویل در آیه مورد بحث، نمی‌تواند به معنای تفسیر باشد»^۱، «تأویل از سنخ مفاهیم و معانی نیست»^۲، ولی از سوی دیگر، برداشت ایشان از سخن علی (ع) این است که مراد از «تأویل» در آیه، تفسیر و معانی متشابهات است؛ زیرا تعبیر امام علی (ع) «ما جهلوا تفسیره» می‌باشد، نه «ما جهلوا تأویله». این در حالی است که علامه (ع) عبارات مورد بحث در خطبه اشباح را ناظر به مفاد آیه تأویل دانسته و به عنوان مؤید دیدگاه خود آورده است.^۳

ج) نادرستی تفسیر «الغیب المحجوب»

علامه (ع) در تفسیر سخن علی (ع) مراد از «الغیب المحجوب» را معانی آیات متشابه می‌داند که بر عامه مردم پوشیده است؛^۴ این مطلب، نه با ظاهر «الغیب المحجوب» سازگار است و نه با دیدگاه خود علامه (ع) (در بحث تأویل)؛ زیرا چنان که در مباحث پیشین گذشت، تعبیر «غیب محجوب» و قراین و شواهد دیگری که در کلام علی (ع) وجود دارد، گویای آن است که مقصود از آن، اموری مانند کنه ذات باری تعالی می‌باشد که از قلمرو عقل و فهم بشر خارج است. اما اموری مانند مفاد آیات متشابه که

۱. همان، ص ۲۷.

۲. همان.

۳. ر. ک: همان، ص ۳۶.

۴. همان، ص ۶۹.

۱. همان، ص ۲۷ و ۴۹.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. همان، ص ۶۹.

ادراک و فهم آن برای انسان میسر است، نمی‌تواند مصداق غیب محجوب باشد. افزون بر این، بیان ایشان در مبحث تأویل نیز رأی یادشده رانقض می‌کند. وی در باب تأویل می‌فرماید:

اگر مراد از تأویل آیات متشابه، تفسیر و معنای این آیات باشد، این امر مستلزم آن است که در قرآن آیه‌ای داشته باشیم که فهم عموم مردم به مراد و معنای آن نرسد، ولی در قرآن چنین آیه‌ای نداریم، بلکه قرآن خود گویای آن است که به منظور فهم همه مردم نازل گردیده است.^۱

اگر ایشان بر این باور است که معنی و مراد آیات متشابه در بُرد فهم عموم مردم است، چگونه می‌تواند معنای این آیات را غیب محجوب بداند؟

دیدگاه نگارنده

اکنون با روشن شدن ضعف آرای یادشده، این پرسش مطرح می‌گردد که مراد امیر مؤمنان علیه السلام از عبارات یادشده چیست؟ پاسخ این است که فهم و دریافت صحیح مفاد سخن امام علیه السلام مبتنی بر توجه کردن به سبب ایراد خطبه مزبور و تأمل در عبارات آن است. در بیان سبب ایراد خطبه یادشده، گفته‌اند: شخصی از امیر مؤمنان علیه السلام درخواست کرد که خداوند را آنچنان برای او توصیف کند که گویا آشکارا او را می‌بیند.^۲ به نظر می‌رسد این پرسش، نوعی استفهام از کنه ذات باری تعالی تلقی شده است؛ لذا سبب برافروختگی آن حضرت و ایراد خطبه مزبور گردید. محور سخن امام علیه السلام در این خطبه، ذات مقدس ربوبی است که به شیوه‌های گوناگون از عظمت و کمال و صف ناپذیرش یاد شده و از کنجکاوی در کنه ذات او که خارج از قلمرو ادراک بشری است، منع گردیده است. لذا گزارش از اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی نیز در همین راستا قرار می‌گیرد و نمی‌تواند ناظر به آیات متشابه باشد؛ چه اینکه ادعای این مطلب که

۱. همان، ص ۴۷.

۲. سید رضی، نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۹۰، ص ۲۳۰.

راسخان در علم نسبت به تأویل آیات متشابه قرآن اعتراف به ناآگاهی می‌کنند، نه ربطی به موضوع سخن دارد و نه با عبارات متن مورد بحث و قبل و بعد آن سازگار است. در عبارات پیش از آن، امام علیه السلام به پرسش‌کننده می‌فرماید:

به هوش باش و آنچه قرآن از وصف پروردگار به تو می‌نمایاند، بپذیر و نور هدایت قرآن را چراغ راه خود گیر و از آنچه شیطان، تو را به دانستنش وامی‌دارد و کتاب خدا آن را بر تو واجب نمی‌شمارد و در سنت رسول و ائمه هدی علیهم السلام نشانی ندارد، دست بردار و علم آن را به خدا واگذار که این نهایت حق خدا بر توست.^۱

چنان که می‌بینید، علی علیه السلام در این بخش از خطبه، قلمرو کنجکاوی در صفات خداوند را در محدوده صفات الهی که در قرآن و سنت آمده، منحصر می‌کند و سپس عبارات مورد بحث را می‌آورد و می‌فرماید:

بدان که راسخان در علم، کسانی هستند که اقرارشان به ناآگاهی از آنچه در پس پرده غیب است، آنها را از هجوم آوردن به درهای بسته غیب بی‌نیاز کرده است. خدای تعالی ایشان را به سبب اعتراف به عجز از دریافت آنچه در حیطه دانششان نیست، ستوده است و از آن روی، آنان را راسخان در علم نامیده که تعمق در چیزی را که خدا جست و جوی کنه آن را تکلیف نکرده وا گذاشته‌اند.^۲ ... تو نیز به همین مقدار اکتفا کن و عظمت خدای سبحان را با میزان خرد خویش مسنج که از هلاک‌شوندگان می‌گردی.^۳

چنان که می‌بینید، موضوع سخن، ذات و صفات باری تعالی است و آنچه راسخان در علم به ناآگاهی از آن اعتراف می‌کنند، کنه ذات خداوند است. از شواهد قاطع بر این مطلب، عبارات «ترکهم التعمق فیما لم یكلفهم البحث عن کنهه» و «الغیب المحجوب» است که ناظر به کنه ذات واجب‌الوجود می‌باشد؛ زیرا کنه ذات خداوند است که مصداق روشن «غیب محجوب» می‌باشد و انسان، مکلف به بحث و پی‌جویی درباره آن نیست، اما تأویل آیات متشابه از مصادیق غیب محجوب و اموری که انسان مکلف

۱. همان، ترجمه سیدجعفر شهیدی، با اندکی تصرف.

۲. همان، در ترجمه این بخش، از ترجمه عبدالمحمد آیتی بهره گرفته شد.

۳. همان.

به فهم آن نباشد، نیست. چگونه می‌توانیم تأویل آیات متشابه را «غیب محجوب» بدانیم و مدعی شویم که مردم مکلف به دانستن آن نیستند، در حالی که خدای متعال همه آیات را برای فهم بشر و هدایت او نازل کرده است و خود می‌فرماید: «و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر»^۱، «هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقین»^۲، «و أنزلنا الیکم نوراً مبیناً»^۳ و علی‌السلام می‌فرماید: «ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض»^۴؛ بخشهایی از قرآن، بخشهای دیگر آن را تفسیر و تأیید می‌کند. بر اساس این حدیث، متشابهات قرآن در پرتو محکمات آن (برای راسخان در علم) گویا و روشن می‌گردد؛ لذا «غیب محجوب» (یعنی غیبی که از دیگران نهان شده و آنها را راهی به ادراک آن نیست) بر آیات متشابه صدق نمی‌کند.

اکنون که تفاوت ماهوی موضوع سخن امام‌السلام با موضوع آیه تأویل آشکار گردید، باید گفت که پرسش سائل و نیز تعبیرات «السدود المضروبة دون الغیوب»، «الغیب المحجوب» و «ترکهم التعمق فیما لم یکن لهم البحت عن کنهه» گویای آن است که امام‌السلام در مقام بیان آگاهی یا عدم آگاهی راسخان در علم از تأویل آیات متشابه نبوده است، بلکه کلام آن حضرت ناظر به کنجکاوی درباره کنه ذات و کنه صفات خداوند است و در این خصوص موضع راسخان در علم و ویژگی بسیار ارزشمند آنان را بیان می‌فرماید و آن عبارت است از اینکه آنان به مرحله‌ای از دانش و کمال عقلانی دست یافته‌اند که جایگاه عقل و ادراک خود را می‌دانند و در برخورد با مسائلی مانند کنه ذات و کنه صفات باری تعالی که از قلمرو عقل و ادراک بشر به طور کلی خارج است، به ناتوانی خود اعتراف می‌کنند و به سان کم‌خردان مغرور در امور یادشده، تلاش بیهوده نمی‌کنند و یاوه نمی‌سرایند. بنابراین، ویژگی یادشده در کلام امام‌السلام ناظر به مفاد آیه تأویل نیست، بلکه گزارش از یک واقعیت خارجی درباره راسخان در علم می‌باشد که از موضوع آیه تأویل بیرون است.

۱. قمر / ۱۷.
 ۲. آل عمران / ۱۳۸.
 ۳. نساء / ۱۷۴.
 ۴. نهج البلاغه (صبحی صالح)، دارالهجرة، قم، خطبة ۱۳۳، ص ۱۹۲.

بخشی از کلام امیر مؤمنان‌السلام گویای آن است که خدای تعالی از آن جهت که راسخان در علم، پی‌جویی و کنجکاوی در امور خارج از قلمرو دانش بشر را واگذاشته‌اند، از آنان با عنوان «الراسخون فی العلم» (استواران عرصه دانش) یاد کرده است. در این خصوص این پرسش مطرح می‌شود که ویژگی یادشده، چه تناسبی با عنوان «الراسخون فی العلم» دارد؟

پاسخ این است که ویژگی مزبور، از ثمرات قوت ایمان، کمال عقلانی و فزونی دانش راسخان در علم است؛ چه اینکه شناخت جایگاه عقل و ادراک بشری و مصونیت از جهل مرکب، بدون کمالات یادشده میسر نیست؛ لذا فراوان دیده می‌شود که مدعیان دانش و خردمندی، در جهل مرکب به سر می‌برند و به سبب ناآگاهی از قلمرو عقل و ادراک خود به موضوعاتی خارج از بُرد عقل خویش می‌پردازند که ره آورد آن، چیزی جز بافته‌های ذهنی و موهومات نیست.

پاسخ به دو پرسش

کسانی که سخن علی‌السلام را ناظر به مفاد بخش پایانی آیه تأویل می‌دانند، گزارش آن حضرت از اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی نسبت به غیب محجوب را گزارش از مفاد «و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا» می‌دانند، ولی با نظر به اینکه دیدگاه مزبور، مخدوش و مورد اشکال است، دو پرسش زیر مطرح می‌گردد:

۱. اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی که علی‌السلام از آن گزارش می‌دهد، اگر در آیه تأویل نیامده، در کجا آمده است؟

۲. ستایش خداوند از راسخان در علم، کدام است؟

به نظر می‌رسد ستایش خداوند از راسخان در علم، همان نامیدن آنان با عنوان «الراسخون فی العلم» باشد که در آیه هفتم آل عمران و ۱۶۲ نساء آمده و در هر دو آیه، از ایمان آنان نیز یاد شده است، لیکن توجه به این نکته حائز اهمیت است که اگر عنوان «الراسخون فی العلم» که متضمن ستایش است، در دو آیه یادشده آمده، این امر مستلزم آن نیست که اعتراف به عجز از ادراک کنه ذات باری تعالی و مانند آن، که سبب

نامبردار شدن راسخان در علم به این عنوان است نیز در آن دو آیه ذکر شده باشد؛ چه اینکه ذکر عنوان، بدون یادکرد از وجه تسمیه، امری شایع و رایج است. افزون بر این، موضوع سخن در آن دو آیه، مناسبتی با وجه تسمیه مزبور ندارد؛ لذا در پاسخ به این پرسش که اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی، در کجا آمده است، گوییم: اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی در اموری مانند کنه ذات باری تعالی، واقعیتی عینی و خارجی است که علی‌البتداً از آن گزارش داده و در آیه تأویل بدان پرداخته نشده است؛ زیرا موضوع سخن در آیه تأویل، محکمت و متشابهات قرآن است. علی‌البتداً پس از بیان اعتراف به عجز راسخان در علم راجع به اموری مانند کنه ذات خدای تعالی، وجه تسمیه ایشان با عنوان مزبور را همان اعتراف به عجزشان می‌شمارد که واقعیتی عینی و خارجی است و نمونه‌های زیر از ادعیه و گفتار معصومان علیهم‌السلام از آن حکایت می‌کند:

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «ما عرفناك حقَّ معرفتك»^۱، «ولأنتى ثناءً عليك أنت كما أثنيت على نفسك»^۲، «أشهد أنك سيدي... ولا يبلغ الوصفون كنه عظمتك»^۳.
۲. علی‌البتداً: «كلت الأوهام عن تفسير صفتك و انحسرت العقول عن كنه عظمتك»^۴، «وللسنا نعلم كنه عظمتك، إلا أننا نعلم أنك حتى قيوم لا تأخذك سنة ولا نوم، لم ينته إليك نظر و لم يدركك بصر»^۵، «و حار في ملكوته عميقات مذاهب التفكير و انقطع دون الرسوخ في علمه جوامع التفسير و حال دون غيبه المكنون حجب من الغيوب، تاهت في أدنى أدانيها طامحات العقول في لطيفات الأمور»^۶.
۳. امام سجاده علیه‌السلام: «و عجزت العقول عن إدراك كنه جمالك و انحسرت الأبصار دون النظر إلى سبحات وجهك و لم تجعل للخلق طريقاً إلى معرفتك إلا بالعجز عن معرفتك»^۷.

۴. امام صادق علیه‌السلام: «عجز الوصفون عن كنه صفته و لا يطيقون حمل معرفة إلهيته و لا يحدون حدوده لأنه بالكيفية لا يتناهي إليه»^۱.

۵. امام کاظم علیه‌السلام: «إن الله أجل و أعلى و أعظم من أن يبلغ كنه صفته فصفوه بما وصف به نفسه و كفوا عما سوى ذلك»^۲.

۶. امام رضا علیه‌السلام: «ذاته حقيقة و كنهه تفریق بینه و بین خلقه»^۳.

اختلاف عبارات در نقل خطبة اشباح

طبق نقل صدوق علیه‌السلام عبارت مورد بحث، چنین است: «فلزموا الإقرار بجملته ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب فقالوا: آمنا به كل من عند ربنا»^۴. جمله «فقالوا آمنا به كل من عند ربنا» در نقل سید رضی علیه‌السلام در نهج البلاغه وجود ندارد، ولی بر اساس نقل صدوق علیه‌السلام جزء کلام امام علیه‌السلام است و در این صورت، جمله: «الإقرار بجملته ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب» ناظر به جمله «يقولون آمنا به كل من عند ربنا» در آیه تأویل می‌باشد که نتیجه آن گزارش امیر مؤمنان علیه‌السلام از اعتراف راسخان در علم به ناآگاهی از تأویل آیات متشابه قرآن است.

این مطلب به لحاظ اشکالاتی که قبلاً بیان کردیم، قابل پذیرش نیست؛ لذا راجع به نقل صدوق علیه‌السلام باید توجیه معقولی ارائه شود. پیش از پرداختن به پاسخ اصلی، توجه به این نکته، حائز اهمیت است که خطبه مورد بحث در نقل سید رضی علیه‌السلام افزون بر تفاوت یادشده، در موارد نسبتاً فراوانی از حیث الفاظ و تعبیرات، با نقل صدوق علیه‌السلام متفاوت است؛ نقل سید رضی علیه‌السلام از نثری زیبا، استوار و مسجع برخوردار است که از

۱. شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۱۴. ۲. همان.

۳. علی بن طاووس، اقبال الاعمال، محقق: جواد قیومی اصفهانی، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۱، ص ۳۶۲؛ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۵۴.

۴. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۴۳.

۵. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۱۶۰، ص ۲۲۵؛ همچنین ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵، ص ۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۳۲.

۶. محمد بن یعقوب الكلینی، الكافی، دارالکتب الاسلامیة، چاپ پنجم، ج ۱، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۷. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۰.

۱. الكافی، ج ۱، ص ۱۳۷. ۲. همان، ج ۱، ص ۱۰۲؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۶.

۳. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، تصحیح سیدمهدی حسینی لاجوردی، چاپ دوم، قم، شهریور ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۵۱؛ شیخ صدوق، التوحید، ص ۳۶؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۲۸.

۴. شیخ صدوق، التوحید، ص ۵۵-۵۶. بخشی از این خطبه که مربوط به راسخان در علم است، در تفسیر عیاشی نیز آمده که از حیث عبارت، با نقل صدوق علیه‌السلام انطباق دارد. ر.ک: محمد بن مسعود العیاشی، تفسیر عیاشی، مؤسسة البعثة، چاپ اول، قم، ۱۴۲۱ ه.ق، ج ۱، ص ۲۹۳.



تعیین راسخان در علم

از مباحث گذشته به این نتیجه رسیدیم که تأویل صحیح متشابهات، تنها نزد خداوند و راسخان در علم است. اکنون این پرسش مطرح می‌گردد که راسخان در علم، چه کسانی هستند و چه ویژگی‌هایی دارند؟

بر اساس احادیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است و پس از وی، امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام در صف نخست آنان قرار دارند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إن رسول الله صلی الله علیه و آله أفضل الراسخين في العلم قد علم ما أنزل الله عليه من التنزيل والتأويل وما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله وأوصيائه من بعده يعلمونه كله^۱؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است. به راستی تأویل و تنزیل آنچه را خدا بر او فرو فرستاده، فرا گرفته است و خداوند چیزی را بر او نازل نکرده که تأویل آن را به او نیاموخته باشد.

حدیث گرانقدر و مشهور ثقلین نیز مطلب یادشده را تأیید می‌کند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي، أحدهما أعظم من الآخر وهو كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض^۲.

چنان که می‌بینید، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: تا هنگامی که به کتاب و عترت تمسک جویند، گمراه نمی‌شوید و سپس می‌فرماید: کتاب و عترت از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. این بیان، حاکی از ارتباط وثیق بین قرآن و عترت است که یکی از ابعاد آن، مبین و مفسر بودن عترت برای قرآن می‌باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به آیه «فاسئلوا أهل الذكر إن كنتم لاتعلمون»^۳ می‌فرماید:

۱. علی بن ابراهیم قمی، *التفسیر القمی*، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲. مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲۳، ص ۱۰۸. ۳. نحل / ۴۳.

اصالت و دقت آن حکایت می‌کند؛ بر خلاف نقل صدوق علیه السلام که در آن حد از زیبایی و هماهنگی الفاظ نیست؛ لذا احتمال نقل به معنی در آن قوت می‌گیرد. بانظر به این نکته و شواهد زیر، نقل صدوق علیه السلام قابل اعتماد نخواهد بود:

۱. بر اساس نقل صدوق علیه السلام متن حدیث، مضطرب است؛ زیرا عبارات «السدود المضروبة دون الغيوب»، «الغيب المحجوب» و موضوع سخن در خطبه مزبور، گویای آن است که مقصود از «ما جهلوا» کنه ذات و صفات باری تعالی است، ولی جمله «فقالوا آمنا به كل من عند ربنا» حاکی از آن است که مراد از «ما جهلوا» تأویل آیات متشابه است؛ لذا با وجود این تعارض در متن روایت مزبور، نمی‌توان بدان استناد جست.

۲. ناهماهنگی عبارات در نقل مزبور، این احتمال را تقویت می‌کند که یکی از روایان بر اساس فهم خود، جمله «فقالوا آمنا به كل من عند ربنا» را به عنوان توضیحی برای «الإقرار بجمله ما جهلوا تفسیره» به کلام علی علیه السلام افزوده است؛ لذا با قوت گرفتن این احتمال، نقل مزبور قابل اعتماد نیست.

۳. در تعارض نقل سید رضی علیه السلام با نقل صدوق علیه السلام، نقل سید مقدم است؛ زیرا این نقل، افزون بر استواری الفاظ و تعبیرات، با مفاد احادیث مشهور و مقبولی که در باب آیات متشابه رسیده، سازگار و قابل جمع است؛ بر خلاف نقل صدوق علیه السلام که شاذ و نادر محسوب می‌گردد و به حکم اخبار علاجیه^۱ باید کنار گذاشته شود.

اما مسند بودن روایت صدوق علیه السلام اعتباری به آن نمی‌بخشد؛ زیرا افزون بر اشکالات یادشده، از حیث سند نیز مخدوش است؛ در سند آن علی بن العباس و اسماعیل بن اسحاق وجود دارد که اولی ضعیف و غالی شمرده شده^۲ و دومی، توثیق نشده است.^۳

۱. محمد بن یعقوب الكلینی، *الكافی*، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ه.ش، ج ۱، ص ۶۸؛ شیخ صدوق، *من لایحضره الفقیه*، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۳، ص ۹-۱۰؛ ابن ابی‌جمهور احسانی، *عوالی الالهی*، انتشارات سیدالشهداء، قم، ۱۴۰۵ ه.ق، ج ۴، ص ۱۳۳.

۲. ر.ک: محمد بن علی الارdebیلی، *جامع الروات*، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق، ج ۱، ص ۵۸۸؛ سیدابوالقاسم خوئی، *معجم رجال الحدیث*، منشورات مدینة العلم، قم، ج ۱۲، ص ۶۷-۶۸.

۳. منبع اخیر، ج ۳، ص ۱۱۳.



ألا إن الذكر رسول الله ﷺ و نحن أهله و نحن الراسخون في العلم و نحن منار الهدى و أعلام التقى...^۱؛ آگاه باشید که «ذکر» رسول خدا ﷺ است و ما اهل او هستیم، ماییم راسخان در علم، ماییم چراغ هدایت و پرچمهای پرهیزگاری...

امام صادق عليه السلام فرمود:

يا ابا الصباح نحن قوم فرض الله طاعتنا... و نحن الراسخون في العلم.^۲
ای ابوصباح! ما قومی هستیم که خداوند، اطاعت و فرمانبری از ما را واجب ساخته... و ماییم راسخان در علم.

با توجه به دلایل و شواهد بسیاری که به برخی از آنها اشاره شد، باید بگوییم که بدون تردید، اهل البیت عليهم السلام مصداق بارز و کامل راسخان در علم به شمار می‌روند و برترین مرجع در حل مشکلات قرآن و فهم متشابهات آن می‌باشند. اما آنچه جای تأمل و بحث دارد، قرار گرفتن سایر عالمان ربانی در دایره راسخان در علم است. ممکن است با نگاه سطحی به احادیث، چنین برداشت شود که جز معصومان عليهم السلام کسی در دایره راسخان در علم قرار نمی‌گیرد، لیکن واقعیت خارجی و برخی دلایل و شواهد، حاکی از آن است که عالمان ربانی که اصول و مبانی تأویل و تفسیر صحیح را در مکتب اهل البیت عليهم السلام آموخته و خود را به زیور علم و تقوا آراسته‌اند نیز در حد خود از راسخان در علم به شمار می‌روند. با این وجود، دانش و معرفت آنان به قرآن، به هیچ رو قابل مقایسه با دانش امامان معصوم عليهم السلام نیست، ولی از آن‌جا که اصول و مبانی صحیح شریعت را از سرچشمه زلال آن دریافت کرده‌اند و از فطرتی سلیم برخوردارند، می‌توانند شماری از متشابهات را به محکومات ارجاع دهند و از این طریق، به تأویل صحیح آن دست یابند. امام رضا عليه السلام می‌فرماید:

من ردّ متشابه القرآن إلى محكمه هدى إلى صراط مستقيم.^۳
هرکس متشابه قرآن را به محکم آن ارجاع دهد به راه مستقیم هدایت شده است.

از اطلاق حدیث استفاده می‌شود که علمای دین می‌توانند به مرتبه‌ای از دانش قرآن نائل شوند که با ارجاع متشابهات به محکومات، به تأویل صحیح متشابهات دست یابند.

به سبب هماهنگی معارف قرآن کریم با فطرت انسانی، برخوردارانی از فطرت سالم و طهارت روح، نقش مهمی در فهم درست معارف قرآن دارد؛ خداوند می‌فرماید:
«إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَانًا»^۱؛ اگر تقوا پیشه کنید، خداوند به شما توان تشخیص حق از باطل می‌دهد.

«و اتَّقُوا اللَّهَ و يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ»^۲؛ باتقوا باشید، خداوند به شما می‌آموزد.
«و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا»^۳؛ آنان که در راه ما کوشش کردند، یقیناً راههای خود را به ایشان می‌نمایانیم.

بر این اساس، باید گفت که راسخان در علم، کسانی هستند که افزون بر آگاهی از زبان قرآن و دانشهای مرسوم مفسران، از تقوا و فطرت سلیم برخوردارند.
از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم راجع به راسخان در علم پرسش شد، حضرت فرمود:

من برّ يمينه و صدق لسانه و استقام قلبه و من عَفَ بطنه و فرجه فذلك من الراسخين في العلم^۴؛ کسی که دستش نیکوکار و زبانش راستگو و قلبش استوار و دارای عفت شکم و دامن باشد، از راسخان در علم است.

یکی از دلایل روشن بر این که در غیر ائمه عليهم السلام نیز مصداق راسخان در علم وجود دارد، این آیه است: «لكن الراسخون في العلم منهم و المؤمنون يؤمنون بما أنزل إليك و ما أنزل من قبلك»^۵. چنان‌که می‌بینید، در این آیه شریفه، خدای متعال برخی از عالمان اهل کتاب در عصر نزول را راسخ در علم نامیده است؛ با اینکه یقیناً آنان در مرتبه عصمت نبوده‌اند. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم می‌فرماید:

۱. انفال / ۲۹. ۲. بقره / ۲۸۲.

۳. عنكبوت / ۶۹. ۴. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۴۷.

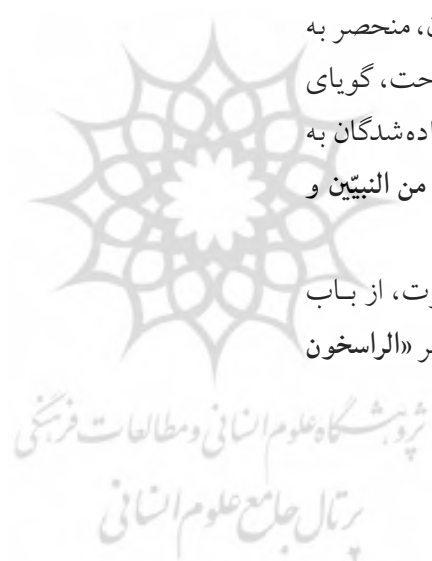
۵. ولی استواران در دانش از ایشان (اهل کتاب) و مؤمنان به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده است، ایمان دارند (نساء / ۱۶۲).

يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين...^۱؛ در هر قرن، شایستگانی حاملان این مکتبند که تأویلات ناروای باطل کیشان را از دین می‌زدایند.

این حدیث نبوی نیز گویای آن است که راسخان در علم که مرزبانان حوزه اندیشه دینی به شمار می‌روند، منحصر به معصومان عليهم السلام نیستند. در احادیث، نوعاً عنوان «الراسخون فی العلم» به ائمه عليهم السلام تفسیر شده و ظاهر برخی از آنها حاکی از حصر است، لیکن این احادیث با آنچه بیان شد، تعارضی ندارد؛ زیرا احادیث مزبور، در مقام بیان مصداق بارز و کامل عنوان «الراسخون فی العلم» است و مصداق عالی و بارز این عنوان، یقیناً منحصر به معصومان عليهم السلام می‌باشد. چنان‌که در تفسیر «صراط الذین أنعمت علیهم» از امام صادق عليه السلام روایت شده است که مقصود از «الذین أنعمت علیهم»، پیامبر صلى الله عليه وآله و ذریه آن حضرت می‌باشد.^۲ ولی بی‌شک، نعمت داده شدگان، منحصر به پیامبر صلى الله عليه وآله و ذریه طیبه ایشان نیست؛ زیرا آیه ۶۹ از سوره نساء به صراحت، گویای آن است که انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین، همگی از مصداق نعمت داده شدگان به شمار می‌روند: «و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن أولئك رفیقاً»^۳

بنابراین، تفسیر «الذین أنعمت علیهم» به پیامبر صلى الله عليه وآله و ذریه آن حضرت، از باب ذکر مصداق اتم بوده است. با توجه به دلایل و شواهدی که بیان شد، تفسیر «الراسخون فی العلم» را به معصومان عليهم السلام نیز باید از همین باب دانست.

□ سیدعلی



۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۲-۹۳.

۲. شیخ محمد قمی مشهدی، کنز الدقائق، ج ۱، ص ۷۵ (به نقل از معانی الاخبار، ص ۳۱).

۳. آنان که خدا و پیامبرش را اطاعت کنند، همنشین پیامبران، صدیقان، شهدا و شایستگانند که خداوند به آنها نعمت داده است و آنان چه نیکو رفیقانی هستند (نساء / ۶۹).